



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۳

مصادف با: ۱۸ رجب ۱۴۳۵

جلسه: ۱۱۷

موضوع کلی: القول فيما يجب فيه الخمس

موضوع جزئی: خاتمة: (بخش دوم: باغی)

سال چهارم

«الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در دلیل سوم یعنی روایات بود؛ عرض کردیم قائلین به تفصیل به روایات استناد کرده‌اند و تا اینجا چند روایت را خواندیم. محصل مفاد این روایات این بود که اخذ مال باغی إذا كان مما حواه العسكر جائز است لکن اگر مما لم يحوه العسكر باشد، اخذ آن جائز نیست. روایات دیگری هم در این رابطه قابل استناد است. بعد از این باید آنچه که به عنوان معارض این روایات می‌تواند مورد استناد قرار بگیرد، مطرح شود.

بررسی دلیل چهارم:

معنای این روایات کاملاً واضح و روشن و دلالت آن کامل بود. در مقابل این روایات روایاتی وجود دارد که ظاهر این روایات این است که اخذ جائز نیست:

روایات معارض:

روایت اول:

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وَهْبٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: لَمَّا هَزَمْنَا عَلِيًّا (ع) بِالْبَصْرَةِ رَدَّ عَلَى النَّاسِ أَمْوَالَهُمْ مِنْ أَقَامَ بَيْنَهُ أَغْطَاهُ وَمَنْ لَمْ يَقُمْ بَيْنَهُ أَحْلَفَهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - أَقْسِمُ الْفِيءَ بَيْنَنَا وَالسَّبِيَّ قَالَ فَلَمَّا أَكْثَرُوا عَلَيْهِ قَالَ أَيُّكُمْ يَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمِهِ فَكَفُّوا.»^۱ امیرالمؤمنین در مقام پاسخ به درخواست مقاتلین مبنی بر تقسیم غنائم فرمود: کدامیک از شما ام المؤمنین را در سهمش اخذ می‌کند؟ و سپس دستور به رد مال به صاحبان آن دادند؛ دستور به رد اموال به صاحبانش بر اساس قسم یا بینة، این حاکی از این است که اخذ اموال جائز نبوده است پس این روایت بر عدم جواز اخذ دلالت می‌کند چنانچه به این روایت در ضمن ادله قول به عدم جواز هم اشاره کردیم.

روایت دوم:

«قَالَ الصَّدُوقُ وَقَدْ رُويَ أَنَّ النَّاسَ اجْتَمَعُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَوْمَ الْبَصْرَةِ - فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْسِمُ بَيْنَنَا غَنَائِمَهُمْ قَالَ أَيُّكُمْ يَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمِهِ.»^۲

پس روایاتی با مضمون عدم جواز اخذ مال باغین وجود دارد که در تعارض با روایات دال بر جواز اخذ است؛ حال ما چه باید بکنیم؟ از طرفی سیره بر جواز اخذ داریم (چنانچه روایات آن را در جلسه گذشته بیان کردیم) در مقابل هم بعضی

۱. التهذيب، ج ۶، ص ۱۵۵، حدیث ۲۷۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۷۸، باب ۲۵ من ابواب جهاد العدو و ما یناسبه، حدیث ۵.

۲. علل الشرائع، ص ۱۵۴، حدیث ۲؛ وسائل الشیعة، همان، ص ۷۹، حدیث ۷.

روایات دلالت می‌کند بر اینکه امیرالمؤمنین دستور به رد اموال دادند و در پاسخ به درخواست تقسیم غنائم فرمودند چه کسی از شما حاضر است ام المؤمنین را در سهمش اخذ کند. آیا راهی برای جمع بین این روایات وجود دارد یا نه؟

جمع بین روایات:

آنچه که در جمع بین این روایات می‌توان گفت این است که روایاتی که دلالت بر جواز اخذ اموال می‌کند، اصل حکم جواز اخذ اموال باغین را دلالت می‌کند اما روایات معارض مثل دو روایتی که نقل شد و بر اساس آن حضرت دستور به رد اموال به بغات دادند این در واقع تفضل و منتی بوده از سوی امیرالمؤمنین برای بغات و کثیری از اخبار شاهد این جمع است. ما اگر روایات معارض را حمل می‌کنیم بر اینکه امیرالمؤمنین مناً و فضلاً اموال را برگردانده این مستند به روایات دیگری است که به صراحت این جهت در آن بیان شده است؛ ما روایات کثیری داریم که به این جهت اشاره کرده که حضرت امیر(ع) از روی منت و از روی تفضل این کار را کرده است:

شاهد اول:

«وَعَنْهُ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ الْحَكَمِ الْحَنَاطِيِّ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) بِمَا سَأَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) - فَقَالَ إِنَّ أَبَا الْبِقْظَانَ كَانَ رَجُلًا حَادًا رَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا تَسِيرُ فِي هَؤُلَاءِ غَدًا فَقَالَ بِالْمَنْ كَمَا سَأَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي أَهْلِ مَكَّةَ.»^۱ ابی حمزه ثمالی از امام سجاد (ع) سؤال کرده امیرالمؤمنین با اینها (بغات و خوارج) چگونه عمل کردند؟ امام سجاد (ع) اشاره می‌کند به یک گفتگویی که ابا بیقظان (عمّار) که طبق این بیان شخص حادی بوده با علی(ع) داشته و از حضرت علی(ع) سؤال کرده که فردا با اینها چه خواهی کرد؟ چه روش و رفتاری را با اینها در پیش خواهی گرفت؟ حضرت (ع) فرمود: با من و تفضل با آنها برخورد خواهد کرد، همان گونه که رسول خدا (ص) نسبت به اهل مکه عمل کرد.

شاهد دوم:

«وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنَّ النَّاسَ يَرَوُونَ أَنَّ عَلِيًّا ع قَتَلَ أَهْلَ الْبَصْرَةَ وَ تَرَكَ أَمْوَالَهُمْ فَقَالَ إِنَّ دَارَ الشَّرْكِ يَحِلُّ مَا فِيهَا وَ إِنَّ دَارَ الْإِسْلَامِ لَا يَحِلُّ مَا فِيهَا» عبدالله بن سلیمان می‌گوید که من به امام صادق (ع) عرض کردم: مردم می‌گویند حضرت علی(ع) اهل بصره را کشت ولی اموالشان را نگرفت با این استدلال که دار الشکر محل ما فیها و دار الاسلام لا محل ما فیها. «فَقَالَ إِنَّ عَلِيًّا (ع) إِنَّمَا مَنَّ عَلَيْهِمْ كَمَا مَنَّ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ - وَ إِنَّمَا تَرَكَ عَلِيُّ (ع) لِأَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَكُونُ لَهُ شِيعَةٌ وَ أَنَّ دَوْلَةَ الْبَاطِلِ سَتَظْهَرُ عَلَيْهِمْ فَأَرَادَ أَنْ يُقْتَدَى بِهِ فِي شِيعَتِهِ وَ قَدْ رَأَيْتُمْ آثَارَ ذَلِكَ هُوَ ذَا يُسَارُ فِي النَّاسِ بِسِيرَةِ عَلِيِّ (ع) - وَ لَوْ قَتَلَ عَلِيُّ (ع) أَهْلَ الْبَصْرَةِ جَمِيعًا وَ اتَّخَذَ أَمْوَالَهُمْ لَكَانَ ذَلِكَ لَهُ حَلَالًا لَكِنَّهُ مَنَّ عَلَيْهِمْ لِيُؤْمِنَ عَلَى شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ.»^۲ امام صادق (ع) فرمود: حضرت علی(ع) با آنها به من و فضل عمل کرد همان گونه که رسول خدا عمل نمود. علی(ع) اموال آنها را رها کرد و امر به رد اموال آنها کرد چون می‌دانست دولت باطل بر شیعیان او مسلط خواهند شد لذا خواست عمل او سرمشق دولت باطل شود و آنها نسبت به شیعیان حضرت همین رفتار را داشته باشند و شما آثار این عمل

۱. التهذيب، ج ۶، ص ۱۵۴، حدیث ۲۷۲؛ وسائل الشیعة، همان، ص ۷۸، حدیث ۴.

۲. علل الشرائع، ص ۱۵۴، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، همان، ص ۷۹، حدیث ۶.

علی (ع) بعداً ظاهر شد که فی الجملة شیعیان از حیث اموال در امان بودند و چنانچه اهل بصره را همگی به قتل می‌رساند و اموالشان را می‌ستاند این برای آنها حلال می‌شد و این را الگو برای کشتن شیعیان در دوره‌های دیگر می‌کردند. و لذا حضرت منّ علیهم.

شاهد سوم:

«وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ بِيَّاعِ الْأَنْمَاطِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) جَالِسًا فَسَأَلَهُ مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ أَيْسِيرُ الْأَمَامِ بِخِلَافِ سِيرَةِ عَلِيٍّ (ع)؟ «آیا امام زمان بر خلاف سیره امیرالمؤمنین عمل می‌کند؟» قَالَ نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ عَلِيًّا (ع) سَارَ بِالْمَنْ وَ الْكُفَّ لَأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ شِيعَتَهُ سَيُظْهَرُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَّ الْقَائِمَ (ع) إِذَا قَامَ سَارَ فِيهِمْ بِالسَّيْفِ وَ السَّبِيِّ لِأَنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ شِيعَتَهُ لَنْ يُظْهَرَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا.»^۱ علت تفاوت سیره علی (ع) با امام زمان (ع) را این گونه بیان می‌کنند که علی (ع) چون می‌دانست بعد از او شیعیانش مغلوب یک دولت باطلند لذا به خاطر رعایت حال شیعیانش با بغات بالمنّ و الکفّ برخورد کرد اما امام زمان (ع) با شمشیر و سبی آن را به اسارت می‌گیرد و اخذ می‌کند چون می‌داند شیعیان بعد از او دچار مشکل نخواهند شد.

شاهد چهارم:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ لَسِيرَةُ عَلِيٍّ (ع) فِي أَهْلِ الْبَصْرَةِ كَانَتْ خَيْرًا لِشِيعَتِهِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ إِنَّهُ عَلِمَ أَنَّ لِلْقَوْمِ دَوْلَةً فَلَوْ سَبَّاهُمْ لَسَبَّيْتُ شِيعَتَهُ قُلْتُ فَأَخْبَرَنِي عَنِ الْقَائِمِ (ع) يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ قَالَ لَا إِنْ عَلِيًّا (ع) سَارَ فِيهِمْ بِالْمَنْ لِمَا عَلِمَ مِنْ دَوْلَتِهِمْ وَ إِنْ الْقَائِمَ يَسِيرُ فِيهِمْ بِخِلَافِ تِلْكَ السَّيْرِ لِأَنَّهُ لَا دَوْلَةَ لَهُمْ.»^۲ ابوبکر حضرمی می‌گوید که من از امام صادق (ع) شنیدم که حضرت می‌فرمود: کاری که امیرالمؤمنین (ع) با اهل بصره کرد آنقدر برای شیعیانش خیر و خوبی داشت که خیر آن از هر آنچه که خورشید بر آن بتابد، بیشتر بود. بعد سؤال می‌کند که روش و سیره امام زمان (ع) چگونه است؟ هل یسیر بسیرته؟ می‌فرماید: نه؛ امیرالمؤمنین بالمنّ و الکفّ با آنها عمل کرد به خاطر اینکه می‌دانست در آینده صاحب قدرت می‌شوند اما امام زمان بر خلاف سیره ایشان عمل می‌کند چون می‌داند بعد از ایشان دولتی بر شیعیان مسلط نخواهد شد.

به هر حال روایات متعددی وجود دارد که حکایت می‌کند اگر امیرالمؤمنین اموال اینها را نگرفت از باب منت و تفضل و رعایت حال شیعیان بعد از خودش بوده و گر نه اخذ اموال اینها جائز است و لذا اگر مصلحتی اهم نباشد و مانعی از این حکم نباشد، اخذ جائز است. البته بعضی به استناد همین روایت، نهی روایتی که تفاوت بین سیره علی (ع) و امام زمان را بیان می‌کند خواسته‌اند نتیجه بگیرند که اخذ اموال بغات اساساً جائز نیست اما ما این نظر را در بحث از ادله قول به عدم جواز مطلقاً رد کردیم و گفتیم روایت ابی بکر حضرمی دلالت بر عدم جواز قطعاً ندارد.

۱. التهذیب، ج ۶، ص ۱۵۴، حدیث ۲۷۱؛ وسائل الشیعة، همان، ص ۷۷، حدیث ۳؛ کتاب الغیبة نعمانی، ص ۲۳۲، حدیث ۱۶.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۳۳، حدیث ۴؛ وسائل الشیعة، همان، ص ۷۶، حدیث ۱؛ علل الشرائع، ص ۱۴۹، حدیث ۹؛ تهذیل، ج ۶، ص ۱۵۵، حدیث ۳۷۵؛ محاسن برقی،

ص ۳۲۰، حدیث ۵۵.

در هر صورت روایات متعددی وجود دارد که می‌تواند شاهد این جمعی باشد که ما عرض کردیم. این روایات هم به مقداری نقل شده که شاید بتوان گفت به تواتر رسیده؛ و حداقل این است که روایاتی که دلالت بر جواز اخذ ما حواه العسکر می‌کند کثیر است.

سؤال: از روایاتی که در آن رد اموال از باب امتنان دانسته شده این استفاده می‌شود که این در واقع حکم شرعی نیست بلکه یک موضوع خارجی است که حضرت در آن شرایط خاص منت گذاشتند و آنچه مما لم یحوه العسکر بوده را برگرداند. لذا حکمی که از آن بر می‌آید این است که ما قائل به جواز اخذ مطلقاً شویم.

استاد: بخش اول مطلب شما این است که حتی این دو روایت را می‌خواهید بگویید معارض نیستند. البته می‌توان آن روایات را طوری تفسیر کرد که معارض نباشد. هر چند ما بر فرض اینکه معارض باشد پاسخ دادیم.

اما بخش دوم سخن شما که فرمودید مطلقاً جائز است؛ نه این چنین نیست چون این گفتگوها در روز معركة و یوم الجمل اتفاق افتاده اما وقتی که داخل بصره شدند، آنگاه از حضرت درخواست می‌کنند که اموال و زن و بچه‌ها را هم تقسیم کنید که حضرت اجازه نمی‌دهند.

نتیجه بحث:

پس بعضی روایات دلالت بر جواز اخذ و تقسیم اموال بین مقاتلین می‌کرد و در مقابل، بعضی روایات دال بر عدم جواز بود ما برای حل معارضه این دو دسته روایات (که به ظاهر معارض است) در درجه اول می‌گوییم اصلاً روایات دال بر جواز، ناظر به ما حواه العسکر است و روایات دال بر عدم جواز، ناظر به ما لم یحوه العسکر است. پاسخی هم که حضرت می‌دهند این دار الاسلام لا یحل ما فیها نشان می‌دهد که مقاتلین درخواست تقسیم ما لم یحوه العسکر را داشتند و حضرت در مقام پاسخ فرموده‌اند این اموال تقسیم نمی‌شود. پس این ناظر به ما حواه العسکر است و آن دسته دیگر ناظر به ما لم یحوه العسکر است. در درجه بعدی می‌گوئیم هر دو ناظر به ما حواه العسکر هستند لکن جمع آن این است که اصل تقسیم و اخذ اموال بغات اذا کان مما حواه العسکر جائز است اما اگر حضرت امر به رد کردند لمن و التفضل بوده است. در هر صورت یا اصل معارضه را منتفی می‌کنیم و یا اگر هم تعارضی باشد بین اینها به این نحو جمع می‌کنیم و روایاتی هم که ذکر شد شاهد این جمع است.

ادله دیگری را مرحوم صاحب جواهر^۱ از علامه در مختلف نقل کرده که آن ادله هیچ کدام قابل قبول نیست مثلاً اینکه بعضی از علماء ما بغاة را از کفار می‌دانند پس اموالشان را می‌شود اخذ کرد یا مثلاً اینکه چون اکثراً قائل به جواز هستند این موجب می‌شود انسان ظن قوی به جواز اخذ پیدا کند؛ که به نظر ما هیچ یک از این ادله قابل قبول و دفاع نیست.

بحث جلسه آینده: بحث این شاء الله در جمع بندی مباحثی است که تا اینجا در مباحث غنائم جنگی مطرح کرده‌ایم و بعد این شاء الله در مورد وجوب خمس در معادن بحث خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»